

(فب) وحدت وجود

سؤال

مسأله وحدة الوجود ثیاسفه و صوفیه چگونه است و حقیقت مقصدشان چه و این مسأله مقارن حقیقت است یا خیر ؟

جواب

بدانکه این مسأله " وحدة الوجود " قدیم است تخصیص بثیاسفه و صوفیه ندارد بلکه بعضی از حکماء یونان نیز معتقد به وحدة الوجود بودند نظیر ارسطاطالیس که میگوید بسیط حقیقی جمیع اشیاست و هیچیک از اشیا نیست و بسیط اینجا مقابل ترکیب است یعنی حقیقت فردانیّه که مقدّس و منزّه از ترکیب و تقسیم بوده منحلّ بصور نامتناهی گردیده پس وجود حقیقی کلّ اشیاست ولی هیچیک از اشیا نیست . باری معتقدین وحدة الوجود را اعتقاد چنین که وجود حقیقی بمنزله دریاست و جمیع کائنات مانند امواج . این امواج که عبارت از کائناتست صور نامتناهی آن وجود حقیقی است پس حقیقت مقدّسه بحر قدمست و صور نامتناهی کائنات امواج حادثه . و همچنین تشبیه بواحد حقیقی و اعداد نامتناهی مینمایند که واحد حقیقی در مراتب اعداد نامتناهی جلوه کرده زیرا اعداد تکرّر واحد حقیقی است . مثلاً عدد دو تکرّر یکی است و همچنین سائر اعداد . و از جمله براهین آنان اینست که جمیع کائنات معلومات حضرت کبریاست و علم بی معلوم

تحقق نیابد زیرا علم تعلق به شیء موجود یابد نه معدوم عدم صرف را چه تعین و تشخیصی در مرآت علم حاصل گردد . پس حقائق کائنات که معلومات باری تعالی است وجود علمی داشتند زیرا صور علمیّه الهیه بودند و قدیمند زیرا علم الهی قدیم است مادام علم قدیم معلومات نیز قدیم است و تشخصات و تعینات کائنات که معلومات ذات احدیتند عین علم الهی هستند زیرا حقیقت ذات احدیت و علم و معلوماترا وحدت صرف محقق و مقرر و الا ذات احدیت معرض کثرات گردد و تعدّد قدما لازم آید و این باطل است . پس ثابت شد که معلومات عین علم بوده‌اند و علم عین ذات یعنی عالم و علم و معلوم حقیقت واحده است و اگر دون آن تصوّر نمائیم تعدّد قدیم لازم آید و تسلسل حاصل گردد و قدما منتهی به نامتناهی گردد و چون تشخصات و تعینات کائنات در علم حقّ عین ذات احدیت بوده‌اند و بهیچ وجه امتیازی در میان نبود پس وحدت حقیقی بود و جمیع معلومات بنحو بساطت و وحدت در حقیقت ذات احدیت مندمج و مندرج بودند یعنی بنحو بساطت و وحدت معلومات باری تعالی بودند و عین ذات حقّ بودند و چون حقّ تجلّی ظهور نمود آن تشخصات و تعینات کائنات که وجود علمی داشتند یعنی صور علمیّه الهیه بودند در خارج وجود عینی یافتند و آن وجود حقیقی بصور نامتناهیة منحلّ گردید این است اصل استدلال آنان . و ثیاسفیها و صوفیها بدو قسمند یک قسم عوامند که آنها محض تقلید معتقد وحدت وجودند و ملتفت مقصد مشاهیر علمای خویش نیستند زیرا عوام صوفیه را گمان چنان که مراد از وجود ، وجود عامّ مصدریست که مفهوم ذهنی و عقلی انسانست یعنی انسان ادراک مینماید و حال

آنکه این وجود عامّ عرضی است از اعراض که حلول بر حقائق کائنات مینماید و ماهیات کائنات جوهر است و این وجود عَرَضی که قائم بکائناتست مانند خاصیت اشیا که قائم باشیاست عرضی است از اعراض . و البته جوهر اعظم از عرض است زیرا جوهر اصل است و عرض فرع است جوهر قائم بنفسه است و عرض قائم بغیر یعنی محتاج بجوهری که قائم بآن باشد در این صورت حقّ فرع خلق است و محتاج بخلق و خلق مستغنی از حقّ . مثلاً عناصر مفردء هر ترکیبی بحسب نظام عمومی الهی گردد کائی از کائنات موجود شود یعنی چون عناصری ترکیب شود از آن ترکیب وجود نباتی حاصل گردد و عناصری دیگر ترکیب شود و از او وجود حیوانی حاصل گردد و عناصری دیگر ترکیب شود و از او کائنات سائره وجود یابد در این صورت وجود اشیا فرع حقایق اشیا شد ، چگونه میشود که این وجود که عرضی از اعراض است و محتاج بجوهری که قائم بآن باشد قدیم ذاتی باشد و موجد کلّ ؟ امّا علماء ماهر ثیاسفیها و صوفیها بعد از تعمّق در این مسأله برآنند که وجود بر دو قسم است یکی وجود عامّ که مفهوم ذهنی انسان است آن حادث است و عرضی از اعراض و حقایق اشیا جواهر . امّا مقصد از وحدة الوجود این وجود عامّ ذهنی نه بلکه مقصود وجود حقیقی است که از هر تعبیری منزّه و مقدّس است و آن ما یتحقّق به الأشياء است و آن واحد است یعنی واحد حقیقی که جمیع اشیا باو وجود یافته یعنی مادّه و قوّت و وجود عامّ که مفهوم عقلی انسانست . این است حقیقت مسأله ثیاسفیها و صوفیها . باری در اینکه ما یتحقّق به الأشياء واحد است متّفق علیه است یعنی فلاسفه و انبیا و لکن فرق در

اینجاست که انبیا میفرمایند علم حق محتاج بوجود کائنات نیست علم خلق محتاج بوجود معلوماتست اگر علم حق محتاج بمادون باشد آن علم خلق است نه حق زیرا قدیم مابین حادثست و حادث مخالف قدیم آنچه را در خلق ثابت نمائیم که از لوازم حدوثست در حق سلب نمائیم زیرا تنزیه و تقدیس از نقائص از خصائص وجوب در حادث . مثلاً جهل بینیم در قدیم اثبات علم کنیم در حادث عجز بینیم در قدیم قدرت اثبات نمائیم در حادث فقر بینیم در قدیم غنا اثبات کنیم یعنی حادث منشأ نقائص است و قدیم جامع کمالات چونکه علم حادث محتاج بوجود معلوماتست علم قدیم مستغنی از وجود معلومات لذا قدمیت تعینات و تشخصات کائنات که معلومات باری تعالی است غیر واقع و این اوصاف کمالیه الهیه محاط بادراکات عقلیه نیست تا حکم نمائی که علم الهی محتاج بمعلوماتست یا خیر . باری این اعظم برهان صوفیهاست و اگر بخواهیم جمیع دلائل آنرا ذکر کنیم و اجوبه آنرا بیان نمائیم بسیار بتطویل انجامد دلیل قاطع و برهان ساطع آنان یعنی علمای فضلالی صوفیان و ثیاسفیها این بود . اما مسأله وجود حقیقی که ما یتحقق به الاشیاست یعنی حقیقت ذات احدیت که جمیع کائنات باو وجود یافته متفق علیه است اما تفاوت در اینجاست که صوفیه میگویند حقایق اشیا ظهور واحد حقیقی است و انبیا میفرمایند صادر از واحد حقیقی است و تفاوت میان ظهور و صدور بسیار است . تجلی ظهوری عبارت از آنست که شیء واحد در صور نامتناهی ظاهر شود مثلاً حبه که شیء واحد است و دارنده کمالات نباتیست چون ظهور نماید بصور نامتناهی اغصان و اوراق و شکوفه و اثمار منحل گردد این را تجلی

ظهوری گویند . و اما تجلی صدوری اینست که آن واحد حقیقی در علو تقدیس خویش باقی و برقرار و لکن وجود کائنات از او صدور یافته نه ظهور . مثلش مانند آفتابست که شعاع از او صادر و بر جمیع کائنات فائض ولی شمس در علو تقدیس خود باقی تنزلی از برای او واقع نه و بصور شعاعیه منحل نگردیده و در هویت اشیا بتعیّنات و تشخّصات اشیا جلوه ننموده قدم حادث نگردیده غنای مطلق اسیر فقر نشده کمال محض نقص صرف نگردیده . مختصر کلام اینست که صوفیها حقّ و خلق قائلند و گویند که حقّ بصور نامتناهی خلق منحل گردیده و ظهور یافته مانند دریا که بصور نامتناهی امواج جلوه نموده این امواج حادثه ناقصه همان بحر قدیم است که جامع جمیع کمالات الهیه بود . اما انبیاء برآنند که عالم حقّ است و عالم ملکوت و عالم خلق سه چیز از حقّ صادر اوّل که فیض ملکوتیست صدور یافته و تجلی در حقائق کائنات نموده نظیر شعاع که از آفتاب صدور یابد و در کائنات جلوه نماید و آن فیض که شعاعست در حقائق کلّ شیء بصور نامتناهی تجلی کند و بحسب استعداد و قابلیت ماهیّات اشیا تعین و تشخّص یابد . اما قول صوفیها اقتضا کند که غنای مطلق تنزل بدرجه فقر نماید و قدیم بصور حادثه تقدیر یابد و قدرت محض در مرآت عجز محدود بحدود امکانیه شود و این بدیهی البطلانست . ملاحظه مینمائیم که حقیقت انسانیه که اشرف مخلوقاتست تنزل بحقیقت حیوانیه ننماید و ماهیّت حیوانیه که واجد قوّت حسّاسه است برتبه نبات هبوط نکند و حقیقت نباتیه که آن قوّه نامیه است در حقیقت جمادیّه سقوط نفرماید . مختصر اینست حقایق علویه را در مراتب سفلیّه تنزل و هبوطی نه

چگونه میشود که حقیقت کلّیه الهیه که مقدّس از جمیع اوصاف و نعوتست با وجود تقدیس و تنزیه صرف بصور و حقایق کونیّه که مصدر نقائص است منحلّ گردد این وهم محض است و تصوّر محال بلکه آن جوهر تقدیس جامع کمالات ربوبیت و الوهیت است و جمیع کائنات مستفیض از فیض تجلّی صدوری و مقتبس از انوار کمال و جمال ملکوتی او مانند جمیع کائنات ارضیه که اکتساب فیض نور از شعاع شمس مینماید و شمس را در حقائق مستفیضه موجودات ارضیه تنزّل و هبوطی نه . بعد از خوردن شام و آخر شب بیش از این نوشتن مجال نه و السلام .